

این معلم به نجات دزد مدرسه‌شان شتافت

ماجراجی عجیب اولیور توئیست و معلم مهربان



خوراکی را از کیف بچه‌های مدرسه می‌دزدید؛ خیلی هم حرفه‌ای. تقدیه هم‌کلاسی هایش را رصد می‌کرد تا آن چیزی را که دوست دارد از آن خودش کند و زحمت دزدیدن خوراکی را که دوست نداشت به خود نمی‌داد!

بچه‌ها هم این را فهمیده بودند، دیگر عادی شده بود، کلا کسی واکنشی نشان نمی‌داد. بین همه به «دله دزه» معروف شده بود! اما یک روز، معلمی که در آن منطقه تازه کارش را آغاز کرده بود، همه چیز را تغییر می‌دهد.



• شنبه، ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۲
• ۱۵ شوال ۱۴۴۴
• سال بیست و نهم
• شماره ۸۱۷۷

Iran
Newspaper

ISSN1027-1449
Keytitle: IRAN (Tehran)
irannewspaper.ir

حوادث



ماجراهای تلخ و شیرین / کارشناسی پرونده‌ها / داستان‌های خواندنی جنایی / خاطرات جامانده و ... هر روز در روزنامه ایران

تی‌تراها

۴ دزد بار ثروت خود را بستند

دزدی میلیاردری در ولنجک تهران

دزدان حرفه‌ای خیلی باکلاس، گاو صندوق خانه لاجچری ولنجک را باز کردند و با ده‌ها هزار دلار یک شبه ثروتمند شدند.



۱۶

شکار ۴۰ میلیارد تومانی ۴ مرد هزار چهره

۴ کلاهبردار حرفه‌ای وسابقه‌دار که از طریق درج آگهی در سایت دیوار با فروش اموال غیر چون زمین و خودرو دست به کلاهبرداری ۴۰ میلیارد تومانی زده بودند با تلاش کارآگاهان غرب استان تهران دستگیر شدند.

۱۸

رفیق کشی که در مراسم ختم حضور داشت

شلیک شیشه‌ای

شیشه کشیده بوم و مدتی بود ناصر را مردی شیطانی تصور می‌کردم. یک تفنگ شکاری داشتم آن را دست کاری کردم و با گذاشتن گلوله داخلش به سراغش رفتم- و او را درکارگاهش با شلیک دو تیر به صورتش کشتم....



۱۶

برادرزن با داستان خون‌آلود اعتراف کرد

قهرمرکاب عروس از تازه داماد

مرد جوان وقتی پیامک‌های تهدیدآمیز دامادشان به خواهرش را دید خطرناک‌ترین تصمیم را گرفت. این مرد در حالی به اتهام قتل شوهرخواهرش در دادگاه محاکمه می‌شود که اولیای دم برای وی حکم قصاص خواسته‌اند.



۱۸

اتاق درمان

۴ دلیل روانشناسی که یک فرد را قاتل می‌کند

نادر دوست دوران کودکی امید در زندان است. امید نمی‌تواند باور کند او و نادر چقدر متفاوت هستند؛ در جایی که حتی وقتی او یک دروغ می‌گوید احساس گناه می‌کند، نادری می‌تواند تمام روز دروغ بگوید و ذره‌ای شرم و خجالت نداشته باشد....

۱۷



صمیمیت شهید با دخترش
ریحانه زبانزد بود

فاطمه شیخ علیزاده هفت‌هفته قبل رئیس آگاهی شهرستان سراوان به همراه همسرش توسط عوامل ناشناس ترور شد. در این گزارش به گفت‌وگو با خانواده شهید علیرضا شهری می‌پردازیم.
به گزارش «ایران»، به دور از لباس نظامی، او یک مرد بود مثل خیلی از مردها. مثل خیلی‌هایی که شبیه آنها در نظر دیگران زیاد است اما برای خانواده‌شان یکی یکدانه هستند و نظیرشان را پیدا نمی‌کنند. او مثل اکثر پدرهای روی زمین برای بچه‌هایش بهترین پدر بود، اما وقتی لباس نظامی می‌پوشید دیگر قصه‌اش با خیلی‌ها فرق داشت و کسی بود که در تعهد کاری زبانزد بود. دغدغه کاری‌اش به ساعت‌هایی که در کنار خانواده بود، می‌چربید. برای همین هم بود که در سال‌های خدمتش در سراوان، سایه امنیت را در شهر پهن کرده بود.



شهید علیرضا شهری و همسرش شهیده نرجس صیاد



ریحانه و رضا دختر و پسر شهید در آخرین وداع با پدر

ناگفته‌هایی از زندگی سرهنگ شهرکی و همسرش از زبان برادر شهید

شوکت در خانه

پلیسی محبوب سرداران

اصالتاً سیستانی بود و دلش برای بچه‌هایی که در جریان شارات‌های اوپاش بی‌سرپرست شده بودند، می‌تپید. حالا نزدیک یک هفته است که همان اوپاش، حضور او را در قاف در خانه از بچه‌هایش گرفته‌اند. ریحانه و رضا دیگر دستی برای آرامش شبانه و آغوشی برای پناه خستگی‌هایشان ندارند.

۱۰ اردیبهشت امسال، اشراق ناشناس با حمله مسلحانه به سمت علیرضا شهری اقدام به تیراندازی سمت او و همسرش کردند و هر دو نفر را به شهادت رساندند. از همان لحظه تحقیقات پلیسی و قضایی برای پیدا کردن ردی از عاملان جنایت آغاز شد و تا کنون ۳ نفر در رابطه با ترور شهید شهرکی و همسرش دستگیر شده‌اند. تحقیقات برای دستگیری عامل اصلی جنایت همچنان ادامه دارد.

در حالی که حدود یک هفته از شهادت علیرضا شهری و همسرش می‌گذرد، دقایقی پای گفت‌وگو و درد دل خانواده این شهید بزرگوار می‌نشینیم. ادامه گزارش را در گفت‌وگو خبرنگار «ایران» با ناصر شهرکی، برادر شهید شهرکی بخوانید.

قبل از هر چیز این ضایعه دردناک را به شما و خانواده‌تان تسلیت می‌گوییم. در مورد سوابق کاری شهید شهرکی بگویید.

برادرم سال ۷۸ استخدام نیروی انتظامی شد. حدود ۴ سال در ایرانشهر خدمت کرد و بعد به زاهدان منتقل شد. بعد از آن چند سالی در زابل خدمت کرد و از حدود ۵ سال قبل به عنوان رئیس آگاهی سراوان، در این شهر خدمت می‌کرد.

اصالتاً اهل کجا هستید؟

سیستانی هستیم. برادرم متولد سال ۵۸ بود. ما خواهر و برادر هستیم. ۵ برادر و ۵ خواهر. من برادر ارشد هشتم و علیرضا دومین پسر خانواده بود که در سن ۴۴ سالگی شهید شد. از روز شهادتش تا به حال به این فکر می‌کنم که پدرم هم دقیقاً در همین سن و سال از دنیا رفت. پدرم کشاورز بود، مبتلا به سرطان کبد شد و به رحمت خدا رفت.

چه شد که برادران استخدام نیروی انتظامی شد؟

علاقه زیادی داشت که پلیس شود. از همان وقت‌ها که بچه مدرسه‌ای بود همیشه زمزمه پلیس شدن می‌کرد و وقتی دیپلم گرفت عزم خود را جزم کرد که در نیروی انتظامی استخدام شود. او علاقه خیلی زیادی به دفاع از وطن و ناموس و کیان کشور داشت. وقتی هم کارش را شروع کرد با تلاش و پشتکار برای شغلیش تلاش می‌کرد. احساس مسئولیت خیلی زیادی برای کارش داشت. خیلی فعال بود؛ هر روز صبح دقایقی می‌دوید و ورزش می‌کرد و بعد تا هر ساعتی از روز که لازم بود پای کار می‌ماند. دادستان سیستان می‌گفت پرونده‌های قتل، آدم‌ربایی و سرقت مسلحانه را سریع به نتیجه می‌رساند و منتهم پرونده را دستگیر می‌کرد. برای همین در سال‌های خدمت برادرم، امنیت سراوان خیلی خوب شده بود. خانواده‌اش هم از اینکه اغلب اوقات تنها بودند و علیرضا سرکارش بود، شکایتی نمی‌کردند. همسرش زن بسیار صبور و خوبی بود. همه مسئولیت بچه‌ها را بر عهده گرفته بود تا آب در دل برادرم تکان نخورد.

محل زندگی‌اش از شما دور بود؟

بله ما ساکن زابل هستیم. گاهی من و مادرم به او می‌گفتیم که زایل بیا تا لاقول به ما نزدیک باشی، اما می‌گفت در سراوان خیلی‌ها هستند که حق‌شان پایمال می‌شود. اگر زحمت‌های من برای سراوان به نتیجه نرسد که کار کردن من به دردی نمی‌خورد.

شما هم به او سر نمی‌زدید؟

سراوان به شهر ما دور است و ما هم درگیر کار خودمان هستیم. من هم نظامی هستم و به نوعی همکار برادرم محسوب می‌شدم. هر وقت برای دیدار مادرم به زابل می‌آمد، او را می‌دیدم، اما روز حادثه وقتی خبر شهادتش را شنیدم برای اولین بار به خانه‌اش رفتم. وارد خانه‌اش که شدم بغض تریکید. خانه و زندگی بسیار ساده‌ای داشت. آدم فکری می‌گند کسی که حدود ۲۳ سال سابقه کار در سمت نظامی دارد لایذ خیلی تجملاتی زندگی می‌کند، اما تمام

زندگی برادرم یک واوت را هم پر نمی‌کرد. کف خانه‌اش یک موکت ساده بود.

یعنی وضع مالی خوبی نداشت؟

در قید و بند زندگی نبود. یک خودرو ۲۰۶ قدیمی مدل پایین داشت و اخیراً یک خودرو پورپارس هم خریده بود. زن و بچه‌هایش در رفاه بودند اما اهل تجملات نبود. سرمایه او رفتار خوبی بود که با همه داشت. حالا از میان ما رفته اما همه دوستان و همکاران و اهل خانواده داغدارند، چون ما کسی را از دست دادیم که در خوش‌فشاری لنگه نداشت. برادرم عادت داشت از لحظات دستگیری متهمان فیلم می‌گرفت. یک بار در یکی از فیلم‌ها دیدم که متهمی را دستگیر کرد که آن فرد خیلی ترسیده بود. اول رویش را بوسید بعد دستبند زد و با آرامش او را در خودرو نیروی انتظامی نشاند. برادرم حتی با متهمان هم ارتباط خوبی داشت.

از ارتباط با خانواده خودش بگویید.

علاقه عجیبی به همسر و فرزندانش داشت. همسرش هم‌کلاسی دانشگاه خواهر کوچک من بود. بچه درسخوان دانشگاه در رشته ریاضی بودند. هر دو لیسانس ریاضی گرفتند. دو رفیق گرمابه و گلستان بودند و خواهرم خیلی دلش می‌خواست که نرجس خانم عروس خانواده ما شود. برای همین به برادرم پیشنهاد داد به خواستگاری‌اش برود. برادرم هم بعد از دیدار با نرجس خانم دل‌باخته او شد و ازدواج کردند. خوشحال‌ترین زمانی هم که برادرم را دیدم روز به دنیا آمدن فرزندانش بود. برای آنها جشن تولد گرفت و به همه خانواده شام و شیرینی داد. خوب به یاد دارم که آن روزها از خوشحالی روی پایش بند نبود.

الان قرار است بچه‌ها با شما زندگی کنند؟

فعلاً با ما به زابل آمده‌اند. باید کمی از این ایام سوگواری دور شویم تا ریحانه و رضا تصمیم بگیرند که دل‌شان می‌خواهد کنار چه کسی بمانند. فعلاً که اصلأ اوضاع روحی مساعدی ندارند. شوکه شده‌اند و خیلی کم حرف می‌زنند. در دومین شب بعد از شهادت برادرم و همسرش بود که رضا

نیمه‌شب در خانه راه می‌رفت؛ می‌گفت عمو اصلأ خوابم نمی‌برد. می‌ترسیدم بیمار شود چون ۴۸ ساعت نخوابیده بود. فهمیدم با اینکه کلاس هشتم است اما مادرش شب‌ها دست او را می‌گرفته که بخوابد. به مادرم موضوع را گفتم و او بالای سر رضا آمد و دستش را گرفت. به سختی خواب به چشمش آمد. ریحانه هم وابستگی خیلی شدیدی به برادرم داشت، امکان نداشت بدون برادرم خانه ما بماند. با برادرم می‌آمد و با او هم برمی‌گشت. شرایط این دو بچه خیلی سخت است.

فکری می‌کنید انگیزه جنایتکاران از قتل برادران و همسرش چیست؟

مشخص است! آنها نمی‌خواهند در سراوان امنیت برقرار باشد. ضدانقلاب هستند و ضد وحدت شیعه و سنی. شهید شهرکی، امنیت پایداری در سراوان رقم زده بود که به مذاق خیلی‌ها خوش نمی‌آمد، اما تا دستگیری عامل اصلی جنایت نمی‌شود به صورت قطعی در مورد انگیزه ترور صحبت کرد. این‌ها فقط حدس من است.

گفتید فاصله سنی کمی با شهید شهرکی دارید.

خاطرهای از دوران کودکی‌تان بگویید.

سرزمین کشاورزی پدرم بودیم که علیرضا سنگی برداشت و بی‌هدف پرتاب کرد. سنگ به گونه‌ای من اصابت کرد و صورتم غرق در خون شد. علیرضا ستمم دوید و دستش را کردم انداخت؛ حق‌هق گریه می‌کرد و می‌گفت داداش ببخشید. می‌گفتم عیبی ندارد اما او باز نگاهش به صورت خونین من می‌افتاد و بی‌ازگرم می‌کرد. جای زخم سنگ سال‌ها روی صورتم ماند. هر بار برادرم چشمش به این جای زخم می‌افتاد آن را می‌بوسید و می‌گفت این زخم را من روی صورت گذاشتم. نمی‌دانم خدا چقدر او را دل‌رجم آفریده بود.

انگار قبل از شهادت اخلاق و کردار یک شهید را داشت. راست می‌گویید که یک شهید قبل از شهادت باید واقعا «شهید» شود.

خاطره

قتل ناموسی با تبر

قتل ناموسی یک معضل اجتماعی است که روح جامعه را خدشه‌دار می‌کند. برخی اوقات مردی با خطای زنی از اعضای خانواده روبرو می‌شود یا رفتاری می‌بیند که با فرهنگ آنها سازگار نیست، به جای حل موضوع از مجرای قانون یا مشاوره دست به قتل ناموسی می‌زند و در حقیقت می‌توان گفت که قتل ناموسی نوعی اجرای خودسرانه احکام توسط مردان متعصب و ناآگاه است. کم شدن قتل ناموسی در بستر جامعه نیاز به فرهنگ‌سازی دارد تا این باور جا بیفتد که هیچ‌کس حق ندارد شخصاً دست به تنبیه زند تا شاهد قتل ناموسی نباشیم. حبیب محمد علیزاده اشکلک قاضی دادگستری، بعد از قتل ناموسی جنجالی در اهواز که در آن مونا حیدری کشته شد در خاطره‌ای پرونده یک درگیری ناموسی را روایت کرد. این قاضی دادگستری نوشت: «شب از نیمه گذشته بود که در صدای تلفن بیدار شدم. فرمانده پاسگاه شماره یک شهری شادگان بود. گفتند جوانی تبر در دست با لباسی خونین به پاسگاه آمده و می‌گوید خواهرش را کشته است. خودم را سریع به پاسگاه رساندم. با فردی که خودش را به پاسگاه معرفی کرده بود، صحبت کردم. به رئیس محترم پاسگاه گفتم می‌خواهم بروم منزل این فرد و از جریات بیشتر با خبر شوم. رئیس پاسگاه موافق نبود و می‌فرمود در آن موقع شب ضرورت ندارد و بهتر است به صبح موکول شود. به هر

قتل آتشین

در چادر مسافرتی

عصر روز چهارشنبه یک چادر مسافرتی در محله امامزاده داود طعمه حریق شد که در همان بررسی‌های ابتدایی مشخص شد که فردی در این چادر به کام مرگ فرو رفته است. در حالی که بررسی‌ها نشان می‌داد آتش آفریزی عمدی موجب قتل شده است رسیدگی به موضوع در دستور کار امیرحسین علیمردان بازپرس کشیک قتل پایتخت قرار گرفت و بررسی‌ها برای روشن شدن راز جنایت آغاز شد.

جنازه ساحل جویبار

یک روحانی به نام ابراهیم فاضل نوه دختری مرحوم آیت‌الله کوهستانی در روز ۱۲ اردیبهشت ماه به ساحلی در شهر بهنمیر رفته بود و پس از آن لباس وی در ساحل توسط اهالی پیدا و تحویل پلیس شد. با اعلام این مفقودی از ساعات اولیه صبح تیم‌های گشت ساحلی و مأموران نیروی انتظامی پیکر ماجرا شد ند.

تا اینکه ظهر روز جمعه روح‌الله سلگی معاون سیاسی امنیتی استاندار مازندران اظهار کرد: دقایق پیش پیکر یک نفر در ساحل جویبار پیدا شده است که به احتمال ۹۰ درصد پیکر مفقودی ۱۲ اردیبهشت است.

سلگی با بیان اینکه ساحل مازندران، ساحل مکتده است و این چند روز دریا موج بوده است، گفت: طی بررسی پلیس از شواهد مشخص شد، وی پیش از رفتن به دریا برای شنا، لوازم شنا نیز خریده است. با اعلام مفقودی و گشت‌های تیم امداد و نجات و هیات نجات غریق امروز جنازه‌ای در ساحل جویبار پیدا شده است که به احتمال ۹۰ درصد مربوط به این فرد است.